

دکتر دیو متیوسون، مکاشفه، سخنرانی ۲۶، مکاشفه ۲۰، بستن شیطان و مقدمه‌ای بر هزاره

دیو متیوسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر دیو متیوسون هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این جلسه ۲۶ در مورد مکاشفه ۲۰، به بند کشیدن شیطان و مقدمه‌ای بر هزاره است.

مکاشفه ۲۰ احتمالاً شناخته‌شده‌ترین ویژگی کتاب مکاشفه را در بر دارد. اگر از کسی بپرسید که کتاب مکاشفه را با چه چیزی مرتبط می‌داند، در ادامه، او در ذهن خود به مکاشفه ۲۰ برمی‌گردد و به متن هزاره تصویر موجود در فصل ۲۰ از سلطنت هزار ساله، فکر می‌کند. بنابراین کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که کمی در مورد فصل ۲۰ صحبت کنم و نه تنها بر ایده خود هزاره تمرکز کنم، بلکه به کل فصل و نحوه عملکرد آن در مکاشفه نیز نگاهی بیندازم. اما کمی در مورد هزاره و راهی برای درک آن صحبت خواهیم کرد، که فکر می‌کنم با بقیه کتاب و نحوه عملکرد آن سازگار باشد.

فکر می‌کنم یکی از مهم‌ترین اصول برای درک این بخش، با شروع از فصل ۲۰، این است که دیدیم فصل ۱۹ و آیه ۱۱ بخش جدیدی را در کتاب آغاز می‌کنند، بخشی که از سال ۱۹۱۱ تا فصل ۲۱ و آیه ۸ را در بر می‌گیرد. گفتیم که فصل‌های ۱۷ و ۱۸ در چند آیه اول فصل ۱۹، و سپس فصل ۲۱:۹ تا ۲۲:۵ دو بخش جفتی هستند که بابل فاحشه و روم اورشلیم جدید را مقایسه و به ویژه در تضاد قرار می‌دهند. سپس، در این بین، این بخش شامل ۱۹ آیه ۱۱ تا ۲۱ آیه ۸ است که از تصاویر مختلفی برای به تصویر کشیدن و تفسیر معنای آمدن دوم مسیح استفاده می‌کند. بنابراین، با فصل ۱۹ و آیه ۱۱، فکر می‌کنم در پایان تاریخ هستیم.

ما در زمان ظهور مجدد مسیح هستیم و کل آن بخش صحنه‌های متنوعی را به تصویر می‌کشد که توصیف می‌کند چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی مسیح در زمان ظهور مجددش به زمین بازمی‌گردد. بنابراین، نکته مهم این است که فصل ۲۰ باید در پرتو این مجموعه وسیع‌تر از رویدادها دیده شود. من فکر می‌کنم آنچه در فصل ۲۰ و همچنین از فصل‌های ۱۹ و ۱۱ تا پایان فصل ۲۰ خواهیم دید، احتمالاً یک بار دیگر مجموعه‌ای از ۲۰، رویدادها یا صحنه‌هایی را منتقل می‌کند که تقریباً همان رویداد را توصیف می‌کنند.

یعنی، نباید لزوماً ۱۹ تا ۲۰ را به عنوان مجموعه‌ای از وقایع که به ترتیب زمانی رخ خواهند داد، در نظر گرفت. اما به یاد داشته باشید، یوحنا رؤیای خود را با عبارت «سپس دیدم» و «بعد دیدم» آغاز می‌کند. این عبارت در درجه اول به توالی رؤیا، توالی‌ای که او آن را دیده است، اشاره دارد، نه لزوماً به توالی‌ای که اتفاقات در آن رخ خواهند داد.

بنابراین، در باب ۲۰، وقایع باب ۲۰ را نباید لزوماً به ترتیب زمانی دقیق در نظر گرفت، بلکه باید از دیدگاه‌های مختلف یا روش‌های مختلف نگاه به آنچه هنگام بازگشت عیسی مسیح اتفاق می‌افتد یا برای بررسی معنا و اهمیت آنچه هنگام بازگشت مسیح برای به کمال رساندن نقشه خدا برای تاریخ رخ می‌دهد، به آنها نگریم. در باب ۱۹، و همچنین آیات ۱۱ تا ۲۱، می‌بینیم که مسیح به شکل نبردی بازمی‌گردد که احتمالاً نشان‌دهنده داوری نهایی است که در آن همه مردم زمین، از جمله دو وحش، وحش و پیامبر دروغین از مکاشفه باب ۱۳، داوری می‌شوند. اکنون، در باب ۲۰، می‌بینیم که در باب ۲۰ بعدی، در درجه اول مجموعه‌ای از صحنه‌های داوری وجود دارد.

بنابراین، به نظر من، موضوع اصلی فصل ۲۰ هنوز هم داوری است. در فصل ۲۰، خواهیم دید که شیطان نیز مانند وحش داوری و عزل خواهد شد. بنابراین، یکی از ویژگی‌های مهمی که قبلاً پیشنهاد کردیم، به طرز جالبی، فصل‌های ۱۹ و ۲۰ است که دو وحش و اژدها را به ترتیب آیاتی که در فصل‌های ۱۲ و ۱۳ معرفی شده‌اند، داوری یا حذف می‌کند.

فصل ۲۰ سه صحنه‌ی مختلف را با هم ترکیب می‌کند که هر سه از هم جدا هستند. من دیدم که صحنه‌ی اول در سه آیه‌ی اول یافت می‌شود و همه به هم مرتبط هستند، اما صحنه‌ی اول در سه آیه‌ی اول یافت می‌شود. و آن اسارت شیطان در ورطه‌ای به مدت هزار سال است. صحنه‌ی دوم در فصل ۲۰، آیات ۴ و ۱۰ است و آن رستاخیز مقدسینی است که شهید شدند و سلطنت هزار ساله‌شان و به دنبال آن نبرد نهایی با ۱۰ شیطان است.

شیطان آزاد شد و جنگ نهایی را آغاز کرد. و سپس صحنه سوم و آخر در فصل ۲۰ در آیات ۱۱ تا ۱۵ است و آن داوری تخت سفید بزرگ است. دو صحنه اول با اشاره به دوره هزار ساله که به آن خواهیم پرداخت، به هم مرتبط هستند.

و، آه، کاری که می‌خواهم قبل از بررسی هر یک از این سه صحنه در فصل ۲۰ انجام دهم این است که آن را بخوانم، فصل ۲۰، و با آیه اول شروع کنم. و فرشته‌ای را دیدم که از آسمان پایین می‌آمد، کلید هاویه را داشت و زنجیر بزرگی در دست داشت. او اژدها، آن مار باستانی، که همان ابلیس یا شیطان است را گرفت و او را برای هزار سال در بند کشید.

او را به هاویه انداخت و آن را بر او قفل و مهر کرد تا دیگر نتواند ملت‌ها را تا پایان هزار سال فریب دهد. و پس از آن، او باید برای مدت کوتاهی آزاد شود. من تخته‌هایی دیدم که بر آنها کسانی نشسته بودند که به آنها اختیار داوری داده شده بود.

و من ارواح کسانی را دیدم که به خاطر شهادتشان برای عیسی سر بریده شده بودند. و به خاطر کلام خدا، آن حیوان وحشی یا مجسمه‌اش را پرستش نکرده بودند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود نپذیرفته بودند. آنها زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت کردند.

بقیه مردگان تا پایان هزار سال زنده نشدند. این رستاخیز است. خوشا به حال کسانی که در رستاخیز اول سهمی دارند.

مرگ دوم بر آنها قدرتی ندارد، اما آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد. وقتی هزار سال تمام شود، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد و برای فریب دادن ملت‌ها در چهار گوشه زمین، یعنی جوج و ماجوج، بیرون خواهد رفت تا آنها را برای نبرد جمع کند. تعداد آنها مانند شن‌های ساحل دریاست.

آنها در پهنه زمین پیشروی کردند و اردوگاه قوم خدا، شهری که او دوست می‌دارد را محاصره کردند. اما آتش از آسمان فرود آمد و آنها را سوزاند. و ابلیس که آنها را فریب داده بود، به دریاچه سوزان گوگرد انداخته شد، جایی که وحش و پیامبر دروغین انداخته شده بودند.

آنها شب و روز تا ابد عذاب خواهند کشید. آنگاه تخت سفید بزرگی دیدم و کسی را که بر آن نشسته بود. زمین و آسمان از حضور او گریختند و جایی برای آنها نبود.

و مردگان را از بزرگ و کوچک دیدم که در برابر تخت ایستاده بودند و دفترها گشوده شدند. سپس دفتر دیگری، دفتر حیات، گشوده شد. مردگان بر اساس اعمالشان، همانطور که در دفترها ثبت شده بود، داوری شدند.

دریا مردگانی را که در آن بودند، پس داد، و مرگ و هادیس مردگانی را که در آنها بودند، پس دادند. و هر کس بر اساس آنچه انجام داده بود، داوری شد. سپس، مرگ و هادیس به دریاچه آتش افکنده شدند.

دریاچه آتش، مرگ دوم است. اگر نام کسی در دفتر حیات نوشته نشده بود، به دریاچه آتش افکنده می‌شد. بنابراین کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که به هر یک از آن سه بخش نگاهی بیندازم.

اولین مورد، آیات یک تا سه است، رؤیایی که در آن شیطان به بند کشیده شده و برای مدت هزار سال به ورطه‌ای افکنده می‌شود و پس از آن برای مدت کوتاهی آزاد خواهد شد. حال دوباره به یاد بیاورید، دو جانور، جانور و پیامبر دروغین، قبلاً داوری شده و به دریاچه آتش افکنده شده‌اند. اکنون شیطان معرفی می‌شود و داوری او در دو مرحله انجام می‌شود.

بخشی از پس‌زمینه، اژدهای باب ۱۲ است. شاید به برخی از ارتباطات آن با باب‌های ۱۲ و ۱۳ توجه کرده باشید. اشاره به اژدها، که دقیقاً مانند توصیف او در باب ۱۲، آیه ۹ است، مار باستانی نامیده می‌شود که همان ابلیس یا شیطان است.

بنابراین اکنون همان اژدها از فصل ۱۲ دوباره در اینجا معرفی می‌شود. دوباره، شکل اژدها نماد هرج و مرج و شر است و به عنوان مثال شبیه یا برگرفته از هیولاهای دریایی از متون اولیه عهد عتیق است. اکنون، مرگ شیطان معرفی می‌شود، اما در دو مرحله جداگانه.

بنابراین جالب است: شیطان به سادگی به دریاچه آتش انداخته نمی‌شود. داوری او در دو مرحله جداگانه معرفی می‌شود. اول از همه، او در گودال، هاویه، بسته می‌شود و سپس دوم، رها می‌شود و در نهایت در اواخر فصل 20 به دریاچه آتش انداخته می‌شود.

حال که با ورطه آشنا شده‌ایم، دیده‌ایم که ورطه یا گودال در سراسر مکاشفه، نقشی در نشان دادن خانه شیاطین، خانه موجودات شیطانی، زندان موجودات شیطانی داشته است. بنابراین، ملخ‌ها در فصل نهم از آن بیرون می‌آیند و ملخ‌ها به وضوح با چهره‌های شیطانی شناخته می‌شوند.

وحش در فصل ۱۱ از ورطه بیرون می‌آید و اکنون شیطان به ورطه انداخته شده و در آن حبس می‌شود. بنابراین شیطان به ورطه، زندان موجودات شیطانی، بازگردانده می‌شود. اکنون، متن با فرشته‌ای آغاز می‌شود. که با زنجیری پایین می‌آید و آماده است تا اژدها را بگیرد و او را ببندد.

و باز هم، جالب است که خدا این کار را نمی‌کند، یا حتی عیسی این کار را نمی‌کند، بلکه تنها کاری که لازم است انجام دهد این است که یک فرشته این کار را انجام دهد. باز هم، این نشان می‌دهد که هیچ دوگانه‌گرایی در کتاب وجود ندارد، اما خدا به عنوان حاکم مطلق به تصویر کشیده شده است، و بنابراین موجودات فرشته‌گون او می‌توانند کارهایی مانند این انجام دهند، حتی شیطان را مقید کنند. ممکن است که این همان فرشته در فصل نهم، آیه اول باشد که با کلید پرتگاه پایین آمد تا ملخ را بیرون بیاورد.

اما چیزی که می‌خواهم پیشنهاد کنم این است: نه تنها ایده حبس شیطان در هاویه، بلکه رها کردن او برای بازگشت به داوری در دریاچه آتش، به سوی داوری نهایی. به نظر من، این داوری دوگانه یا دو مرحله‌ای شیطان، منعکس کننده یک مفهوم رایج از چگونگی داوری موجودات شیطانی از عهد عتیق و همچنین

ادبیات آخرالزمانی است. بنابراین، برای مثال، اگر به فصل ۲۴ کتاب اشعیا و آیات ۲۱ و ۲۲ آن برگردید، بخشی که به بخش‌های ۲۴ تا ۲۶ کتاب اشعیا می‌پردازد، اغلب آخرالزمان کوچک نامیده می‌شود.

اما در روزهای ۲۱ و ۲۲، در آن روز، خداوند قدرت‌های آسمان و پادشاهان زمین را مجازات خواهد کرد. آنها مانند زندانیان در سیاه‌چال جمع خواهند شد. آنها در زندان محبوس خواهند شد و پس از روزهای بسیار مجازات خواهند شد.

بنابراین، به این دو نکته توجه کنید. اول، آنها در یک زندان محبوس خواهند شد، در یک زندان قفل می‌شوند، و سپس مدتی بعد، مورد قضاوت قرار خواهند گرفت. شما می‌توانید زبان مشابهی را در برخی متون آخرالزمانی پیدا کنید.

برای مثال، در اول خنوخ فصل ۱۰ و آیات ۴ تا ۶. اول خنوخ ۱۰، و این آیه ۴ است، و ثانیاً، خداوند به رافائل، که موجودی فرشته‌گون است، گفت: دست و پای عزازیل را ببند و او را به تاریکی ببند. و بنابراین او در بیابانی که در دوداثل بود، سوراخی کند و او را در آنجا انداخت. او سنگی ناهموار و تیز را روی او انداخت و صورتش را پوشاند تا نور را نبیند و در روز بزرگ داوری به آتش افکنده شود.

بنابراین، دوباره به این آرازل توجه کنید، که ممکن است یک رهبر شیطانی کلیدی یا حتی خود شیطان باشد که تا روز داوری به گودالی انداخته شده و با سنگ پوشیده شده است. صحنه مشابهی را در متن آخرالزمانی دیگری، دوم خنوخ، و در فصل ۷، می‌خوانیم، و در آنجا، این آیات ۱ و ۲ است، و در آنجا، من زندانیانی را تحت نظر، آویزان و منتظر داوری بی‌حد و حصر می‌بینم. و آن فرشتگان خود ظاهری از تاریکی دارند.

بنابراین، اکنون تصویر دیگری از موجودات فرشته‌ای در زندان، محبوس و منتظر روز داوری دارید. بنابراین، این داوری نهایی آنها نیست. آنها تا زمان داوری محبوس هستند.

همچنین می‌توانید دوم پطرس، فصل ۲ و آیه ۴ را بخوانید. در دوم پطرس، فصل ۲ و آیه ۴، فکر می‌کنم پطرس به همان تصویرسازی و همان داستان متوسل می‌شود و به آن تکیه می‌کند. شاید اول پطرس ۳، و همچنین ارواح زندانی در آن بخش. اما دوم پطرس در آیه ۲، متاسفم، فصل ۲ و آیه ۴، زیرا اگر خدا فرشتگان را هنگام گناهشان عفو نکرد، آنها را به جهنم فرستاد و در داوری‌های غم‌انگیز قرار داد تا برای داوری نگه داشته شوند.

بنابراین، دوباره به این مضمون موجودات فرشته‌ای شیطانی که در زندان منتظر روز داوری هستند، توجه کنید. و ایده این است که آنها از زندان آزاد می‌شوند تا به داوری خود بروند. قبلاً اشاره کردم که این ممکن است در پشت توصیف وحش در فصل ۱۷ باشد، جایی که او به عنوان کسی که بود، کسی که نیست و کسی که می‌آید توصیف شد، اما او به داوری می‌رود.

اما اینجا، فکر می‌کنم، فکر می‌کنم نویسنده از آن تصویر از عهد عتیق، از ادبیات آخرالزمانی، همان تصویری که مثلاً در دوم پطرس ۲:۴ و احتمالاً یهودا ۶ نیز می‌بینید، الهام می‌گیرد، تصویری که حالا یوحنا از آن برای به تصویر کشیدن داوری نهایی خود شیطان، آن موجود شیطانی و نمونه اولیه، که خود شیطان است، استفاده می‌کند. حال، او نیز در دو مرحله داوری می‌شود. اول از همه، زندانی کردن او در زندان.

دوم، رها کردن او برای داوری. و بنابراین، من فکر می‌کنم این الگویی را ارائه می‌دهد که چرا یوحنا داوری شیطان را در دو مرحله به تصویر می‌کشد. عیسی همچنین درباره بستن شیطان صحبت می‌کند.

برای مثال، در متی ۱۲:۲۹، او درباره بستن مرد قوی صحبت می‌کند. پادشاهی خدا نمی‌تواند، فقط زمانی می‌تواند بیاید که کسی بیاید و مرد قوی را ببندد، که آن خود شیطان است. لوقا فصل ۱۰، آیه ۱۸، درباره عیسی می‌گوید: من دیدم که شیطان مانند برق سقوط کرد.

برخی گفته‌اند که این تصویری است که یوحنا از آن الهام گرفته یا اینکه یوحنا آموزه‌های عیسی را منعکس می‌کند. این قطعاً امکان‌پذیر است، اما احتمالاً باید ببینیم که آموزه‌های خود عیسی، آغاز و ورود پادشاهی خدا، اولین الزام بودند. و اکنون شاهد الزام نهایی شیطان و داوری نهایی هستیم که در زمان ظهور دوم مسیح رخ می‌دهد.

باز هم، فکر می‌کنم درک این نکته مهم است که از آیه ۱۱ باب ۱۹ تا فصل ۲۱، مجموعه‌ای از وقایع را می‌بینیم که به نظر من در زمان ظهور مجدد مسیح اتفاق می‌افتند. بنابراین، اسارت شیطان، زمانی که پادشاهی عیسی در زمان ظهور اولش، پادشاهی خدا را به زمین آورد، یک اسارت اولیه بود که اکنون در اسارت نهایی شیطان در زمان ظهور مجدد مسیح به کمال خود می‌رسد. به عبارت دیگر، همانطور که گرنه آذربورن در تفسیر خود می‌گوید، شیطان کاملاً در ورطه اسارت گرفتار شده است و نمی‌تواند فرار کند.

و دلیل اینکه گفته شده او در هاویه گرفتار است این است که دیگر قادر به فریب ملت‌ها نباشد. این نقش اصلی او بود که از پیدایش ۳ شروع شد، جایی که او آدم و حوا را فریب می‌دهد. در فصل ۱۲ و آیه ۹، او به عنوان فریب دهنده ملت‌ها توصیف شده است.

و یک بار دیگر، به ارتباط بین فصل ۲۰ و فصل ۱۲ توجه کنید. و بعداً چند ارتباط دیگر را خواهیم دید. بنابراین، شیطان دیگر قادر به فریب ملت‌ها نیست.

و ما خواهیم پرسید که چرا ممکن است چنین باشد، اما وقتی او سرانجام آزاد شود، می‌تواند بار دیگر ملت‌ها را پذیرای قدرت فریب خود بیابد و بعداً در فصل ۲۰ حمله یا حمله نهایی را به قوم خدا ترتیب دهد. اما در این مرحله، برای این هزار سال، او قادر به فریب ملت‌ها نیست. اگرچه در حال حاضر دقیقاً مشخص نیست که چرا به او اجازه فریب ملت‌ها داده نشده است، حداقل من فکر نمی‌کنم.

بنابراین حالا که شیطان به بند کشیده شده است، و باز هم، چیزی که می‌خواهم تأکید کنم این است که به نظر من موضوع اصلی فصل ۲۰ هنوز داوری، به بند کشیده شدن و داوری نهایی خود شیطان است. و با صحنه‌ای از داوری نهایی به پایان می‌رسد، اما به نظر می‌رسد بند کشیده شدن و داوری شیطان نکته اصلی در فصل ۲۰ باشد. حالا که شیطان هزار سال به بند کشیده شده است، چند آیه بعدی، به ویژه آیات چهارم تا ششم، به ما می‌گوید که در طول آن هزار سال چه اتفاقی می‌افتد.

در واقع، می‌توانید آیات چهار تا شش را حذف کنید، و آیات یک تا سه به طور طبیعی به آیات هفت تا ده می‌رسند. آیه هفت با پایان هزار سال آغاز می‌شود؛ شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد. باز هم، فکر می‌کنم این موضوع منعکس‌کننده متون آخرالزمانی و پیشینه عهد عتیق در مورد نحوه برخورد و داوری با شیاطین است.

اما آیات چهارم تا ششم، به نوعی، یک الحاق است، نه یک انحراف، اما در بحبوحه این دو مرحله‌ی اسارت و داوری شیطان، آیات چهارم تا ششم را می‌بینید که توصیف می‌کنند در آن دوره هزار ساله چه اتفاقی می‌افتد. و آن این است که مقدسین زنده می‌شوند، قیام می‌کنند و اکنون به مدت هزار سال با مسیح سلطنت می‌کنند. تا زمانی که آن دوره هزار ساله تمام شود، شیطان دوباره آزاد می‌شود.

اما کاری که می‌خواهم انجام دهم این است که دوباره به این متن از منظری که اغلب در تاریخ کلیسا به آن نگاه شده است، نگاه کنم، اما می‌خواهم به نحوه عملکرد واقعی آن، به نظر من، در این متن، در بافت وسیع‌تر، و در کتاب مکاشفه توجه کنم. متن با رؤیایی از تخت‌ها در آیه‌ی چهارم آغاز می‌شود، که تخت‌ها، به وضوح آن را به یاد می‌آورند، همانطور که در سراسر کتاب، در فصل‌های چهارم و پنجم به کار رفته است به وضوح مفهوم پادشاهی، اقتدار و حاکمیت را به یاد می‌آورند. بنابراین اکنون نویسنده تخت‌ها را به صورت جمع می‌بیند، اما به ما نمی‌گوید که چند تخت وجود دارد.

برخی گمان کرده‌اند که این ۲۴ تخت بزرگان است، اما من فکر نمی‌کنم، با توجه به فصل‌های چهار و پنج این ممکن باشد. اما یوحنا نمی‌گوید که این ۲۴ تخت بزرگان هستند؛ او فقط از تخت‌های جمع استفاده می‌کند. و سپس می‌گوید، کسانی که بر آنها قدرت داوری داده شده بود، بر آن می‌نشستند.

همچنین جالب است که او حتی به ما نمی‌گوید چه کسی بر تخت‌ها نشسته است. به عبارت دیگر، چه رابطه‌ای بین کسانی که در نیمه اول آیه چهارم بر تخت‌ها نشسته‌اند و اکنون در نیمه دوم آیه چهارم، جایی که یوحنا می‌گوید، و من ارواح کسانی را دیدم که به خاطر شهادتشان سر بریده شده بودند، وجود دارد. آیا این یک گروه جداگانه است؟ بنابراین آیا شما یک گروه دارید که بر تخت‌ها نشسته‌اند و سپس حالا گروه دیگری دارید، کسانی که به خاطر شهادتشان سر بریده شده‌اند؟ یا من تعجب می‌کنم که آیا باید این را به عنوان اشاره به همان گروه، دوباره از دیدگاه‌های مختلف، در نظر بگیریم.

یوحنا تخت‌ها و کسانی را که بر آنها نشسته‌اند می‌بیند. اکنون او قصد دارد با جزئیات بیشتری توصیف کند که آن افراد چه کسانی هستند، کسانی که بر تخت‌ها نشسته‌اند. به نظر من، این یک راه برای نگاه کردن به موضوع است.

برخی گفته‌اند که کسانی که در آیه چهارم بر تخت‌ها نشسته‌اند، موجودات فرشته‌ای هستند. یکی از دلایل این است که به نظر می‌رسد پیشینه این متن، فصل هفتم کتاب دانیال است. ما آن فصل هفتم کتاب دانیال و همچنین کل کتاب دانیال را در سراسر مکاشفه دیده‌ایم.

اما دانیال ۷ در مقاطعی نقش حیاتی ایفا کرده است. در دانیال فصل هفتم، به نظر می‌رسد که این مشورت آسمانی است که در دانیال فصل هفتم داوری را اجرا می‌کند. بنابراین برخی پیشنهاد کرده‌اند که کسانی که در آیه چهارم، بخش اول آیه چهارم، بر تخت‌ها نشسته‌اند، مشورت آسمانی، شاید موجودات فرشته‌ای، باشند.

آنها کسانی هستند که اکنون داوری می‌کنند. و سپس ارواح کسانی که سرشان از بدنشان جدا شده، مقدسین خواهند بود، کسانی که رنج کشیده‌اند و به دست وحش جان باخته‌اند. با این حال، من تعجب می‌کنم که آیا، اول از همه، وقتی به متونی مانند فصل سوم، آیه ۲۱، در فصل سوم و آیه ۲۱ نگاه می‌کنید، جایی که یکی از وعده‌ها به پیروزمندان این است که به کسی که پیروز می‌شود، حق می‌دهم که با من بر تخت من بنشیند.

و من آن چیز منحصر به فرد را آنجا درک کردم، درست همانطور که غلبه کردم و با پدرم بر تخت سلطنتش نشستم. بنابراین، آیا ممکن است که ما این تخت‌ها را به عنوان تحقق نهایی برای فاتحان ببینیم؟ اینها فاتحانی هستند که اکنون تخت سلطنت را اشغال کرده‌اند.

علاوه بر این، در هر صورت، کسانی که به دلیل شهادتشان، روح کسانی بوده‌اند که در بخش دوم فصل چهارم سر بریده شده‌اند، همان کسانی هستند که در بقیه‌ی آن چهار نفر سلطنت می‌کنند. آنها زنده می‌شوند و سلطنت می‌کنند، که دقیقاً همان چیزی است که تخت‌ها برای آن وجود دارند. بنابراین، من فکر می‌کنم بهترین راه برای نگاه دوباره به آن این است که هر دو نیمه‌ی آیه‌ی چهارم را صرفاً به عنوان روش‌های مختلف به تصویر کشیدن یک گروه واحد در نظر بگیریم.

بنابراین یوحنا تخت‌ها و کسانی را که بر آنها نشسته بودند، می‌بیند. و سپس، برای بار دوم، همان موجودات را می‌بیند، اما اکنون آنها را به عنوان ارواح کسانی توصیف می‌کند که برای شهادتشان سر بریده شدند، کسانی که وحش یا تصویر او را نمی‌پرستند. و اکنون آنها زنده شدند و هزار سال بر آن تخت‌ها سلطنت کردند.

بنابراین احتمالاً ۴ الف و ۴ ب، دو گروهی که هر دو توسط من معرفی شده‌اند، احتمالاً یک گروه را توصیف می‌کنند. حال، یک نکته دیگر که باید در آیه چهارم به آن توجه کرد، اکثر ترجمه‌ها قسمت اول آیه چهارم را ترجمه می‌کنند، من تخت‌هایی را دیدم که بر روی آنها کسانی نشسته بودند که به آنها اختیار داوری داده شده بود. این به معنای واقعی کلمه، و به معنای واقعی کلمه است، و متن را که می‌گوید داوری به آنها داده شده است، رها نمی‌کند.

راه دیگری برای خواندن این، و به نظر من بهتر، این است که آن را اینگونه بخوانیم: حکمی برای آنها صادر شد، یا از طرف آنها حکمی صادر شد. یعنی حکمی به نفع آنها صادر می‌شود. بنابراین تصویر واضحاً در ادامه متن می‌گوید، و آنها سلطنت می‌کنند، اما نکته این است که حکمی از طرف آنها یا به نفع آنها صادر یا اجرا می‌شود.

این به دانیال باب هفت و به ویژه آیه ۲۲ برمی‌گردد، در اینجا مقدسین بالاخره تبریته می‌شوند. این تبریته مقدسین است. این پاسخ نهایی به فریاد شهدا است.

اکنون آنها زنده می‌شوند و هزار سال سلطنت می‌کنند. یعنی به نام آنها داوری و قضاوت می‌شود. داوری به نفع آنها اجرا می‌شود.

اکنون، در تحقق باب هفتم دانیال، آنها با رستاخیز و سلطنت هزار ساله با مسیح، که دقیقاً همان دوره اسارت شیطان در آیات یک تا سه است، تبریته می‌شوند. حال، چرا این مهم است؟ گفتیم که باب ۲۰، به ویژه از طریق آیه ۱۰، در درجه اول به داوری شیطان می‌پردازد. اما در این میان، توجه داشته باشید که قبلاً به برخی ارتباطات با باب ۱۲ اشاره کرده‌ایم، و آن این است که شیطان دقیقاً به همان روشی که در باب ۱۲ بود، شناسایی می‌شود.

او اژدها، مار باستانی است که همان ابلیس یا شیطان است، فصل ۱۲ و آیه ۹. همچنین به توصیف آیه چهارم از ارواح روی قربانگاه توجه کنید، که زیر ارواحی قرار دارند که سرشان از تن جدا شده است، که در واقع به فصل شش و آیات ۹ تا ۱۱ برمی‌گردد، ارواحی که زیر قربانگاه قرار دارند و به دلیل شهادتشان برای عیسی و به خاطر کلام خدا سرشان از تن جدا شده است. اما اکنون به این نکته نیز توجه کنید که می‌گوید آنها وحش یا تصویر او را پرستش نکرده بودند و نشان او را بر پیشانی یا دست‌های خود نپذیرفته بودند، که شما را به فصل ۱۳ نیز بازمی‌گرداند.

بنابراین، چیزی که من فکر می‌کنم اینجا در جریان است، کسانی هستند که، به عنوان بخشی از داوری شیطان در فصل ۲۰، اکنون شما، به عنوان بخشی از آن داوری، اکنون تبریته مقدسینی را دارید که به دست شیطان و جانوران رنج کشیدند. بنابراین، تمام آن ارتباطات به فصل‌های ۱۲ و ۱۳ و همچنین مهر پنجم کسانی که کشته شده بودند و اکنون زیر محراب بودند، برمی‌گردد. بنابراین، در اینجا تبریته مقدسین آمده است.

چیزی که می‌خواهم به آن توجه کنید این است که به عنوان بخشی از داوری شیطان، به واژگونی کاملی که رخ می‌دهد توجه کنید. شیطان حکومت کرد و مقدسین را به کام مرگ فرستاد. اکنون شما یک واژگونی کامل دارید.

مقدسین زنده می‌شوند و اکنون در حالی که شیطان در ورطه‌ای محبوس شده است، سلطنت می‌کنند و دیگر قادر به انجام کار فریبنده خود نیست و دیگر قادر به انجام هیچ فعالیتی نیست. اکنون، همه می‌توانند اثبات کامل حقانیت مقدسین را درک کنند. بنابراین، این تغییر مهم است.

دقیقاً برعکس باب‌های ۱۲ و ۱۳، جایی که شیطان حکومت می‌کرد، پادشاهی شیطان بر همه چیز حکمفرما بود و او توانست مقدسین را به قتل برساند. به یاد داشته باشید، به دنبال نسل زن و اقتداری که به دو حیوان داده بود. بنابراین، شیطان حکومت کرد؛ او مقدسین را به قتل رساند.

اکنون، در یک وارونگی کامل، شیطان مقید شده، پادشاهی او از او گرفته شده است، و اکنون مقدسین سلطنت می‌کنند و آنها زنده می‌شوند تا ما دریابیم که آنها تبرئه شده‌اند. سوال دیگری که مطرح می‌شود این است که به طور خاص، این ارواحی که سرشان بریده شده است چه کسانی هستند و آیا آنها همان گروهی هستند که وحش یا مجسمه را می‌پرستند و نشان را بر پیشانی خود دریافت نکرده‌اند؟ برخی دو گروه مختلف را درک کرده‌اند: کسانی که واقعاً سرشان بریده شده بود و سپس هر کس دیگری که از پرستش وحش امتناع ورزیده است. بنابراین، این می‌تواند افرادی باشند که زنده مانده‌اند، بنابراین فرض این نیست که همه به خاطر ایمانشان شهید یا کشته شده‌اند، و یوحنا تاکنون فقط از یک نفر آگاه است، و آن آنتیپاس است، اگرچه فکر می‌کند افراد دیگری نیز خواهند آمد.

اما برخی گفته‌اند که ما در اینجا دو گروه جداگانه داریم: کسانی که به خاطر ایمانشان شهید شده‌اند و گروه دیگری که کمی گسترده‌تر از آن است، یعنی همه کسانی که وحش و تصویر او را پرستش نکردند و علامت را که در فصل ۱۳ آمده است، نپذیرفتند. با این حال، من تعجب می‌کنم که آیا واقعاً می‌توانیم این دو را به این راحتی از هم جدا کنیم. یعنی، وقتی مکاشفه را می‌خوانم، شک دارم که یوحنا درک می‌کرد کسانی که از پرستش وحش و تصویر او امتناع ورزیدند و از دریافت علامت امتناع ورزیدند، حداقل در روایت رؤیایی یوحنا، این افراد عواقب نهایی را متحمل می‌شدند، و آن شهادت است، با استفاده از شهادت به روشی که ما در قرن بیست و یکم استفاده می‌کنیم، کسی که برای ایمان خود می‌میرد.

بنابراین، من شک دارم که یوحنا کسی را که از پرستش وحش و تصویر او امتناع ورزیده و علامت را نپذیرفته، تصور کرده باشد که آن شخص به دلیل امتناع از انطباق و تسلیم، کشته یا شهید نشده باشد. بنابراین، من شک دارم که ما باید دو گروه جداگانه را در اینجا ببینیم. در عوض، من فکر می‌کنم احتمالاً این تصویر از کسانی که از پرستش وحش امتناع می‌کنند و کسانی که علامت روی پیشانی خود را رد می‌کنند، کسانی هستند که به دلیل شهادت و گواهی وفادارانه خود کشته و سر بریده می‌شوند.

اما احتمالاً، این گروه صرفاً قرار است نمایانگر کل قوم خدا باشند. باز هم، طبق کتاب مکاشفه، یوحنا درک می‌کند که هر کسی که شهادت وفادارانه‌ای را حفظ کند و از پیروی از وحش امتناع ورزد، نتیجه نهایی رنج و مرگ خواهد بود. بنابراین، من فکر می‌کنم که این صرفاً روش یوحنا برای به تصویر کشیدن کل قوم خداست، نه لزوماً اشاره به تک تک آنها، همانطور که می‌دانیم اینطور نیست، که تک تک آنها، اما در متن یوحنا، زمینه تاریخی و همچنین در روایت رؤیایی او، حفظ شهادت وفادارانه و امتناع از پیروی از وحش به دلیل شهادت وفادارانه فرد منجر به شهادت یا مرگ می‌شود.

بنابراین، من فکر می‌کنم آیه ۴ باید به عنوان نماینده یک گروه از مردم، کسانی که بر تخت سلطنت نشسته‌اند، و سپس کسانی که به دلیل شهادت و امتناع از پیروی از وحش، سرشان از بدنشان جدا می‌شود. درک شود. این نماینده‌ای از تمام قوم خدا است که اکنون در پایان تاریخ، به دلیل رنجشان تبرئه می‌شوند. بنابراین، وحش سپس سلطنت کرد و قوم خدا را کشت، و اکنون، به عنوان بخشی از داوری او، همراه با داوری او، تبرئه مقدسین نیز هست، که علیرغم حکم شیطان و علیرغم حکم جهان، حکمی صادر می‌کند، و

مقدسین به فصل ۱۱ برمی گردند و آن را می خوانند، جایی که وحش مقدسین را به قتل رساند و تمام جهان از این پیروزی شادمان شدند، و شهادت مقدس بیهوده به نظر می رسد، شهادت مقدس بیهوده به نظر می رسد، اکنون آنها تبرئه شده اند.

شیطان محبوس و زندانی شده است، بنابراین اکنون می توان از مقدسین دفاع کرد و نشان داد که شهادت و رنج آنها بیهوده نبوده است، زیرا همانطور که گفتیم، در یک معکوس دقیق با آنچه در فصل های ۱۲ و ۱۳ اتفاق افتاد، جایی که شیطان سلطنت کرد و شیطان از طریق جانوران او را به قتل رساند، شیطان کسانی را که با او مخالفت می کردند، یعنی قوم خدا که شهادت وفادار خود را حفظ می کنند، به قتل رساند، اکنون در یک معکوس دقیق، مقدسین زنده می شوند، حیات می گیرند و اکنون سلطنت می کنند. دوره هزار ساله احتمالاً گمانه زنی ها و همچنین سردرگمی ها و بحث ها و گفتگوهای بیشتری را نسبت به هر موضوع دیگری در کتاب مکاشفه ایجاد کرده است، و من قصد دارم به شما نشان دهم که چرا فکر می کنم این موضوع نسبتاً طعنه آمیز است. اما در فصل ۲۰ مکاشفه، آیات ۴ تا ۶، برخلاف اختصار این دو آیه در این بخش نسبت به بقیه کتاب، این بخش تقریباً پدیدار شده است.

این سه آیه تقریباً به عنوان محور کل کتاب ظاهر شده اند. و من می خواهم کمی در مورد این هزار سال صحبت کنم، اما این اشاره به یک دوره هزار ساله، به زندگی آمدن و سلطنت مقدسین، به خصوص در بخش دوم آیه ۴، بخش پایانی آیه ۴، تنها جایی است که اشاره ای به زندگی آمدن و سلطنت مقدسین به مدت هزار سال پیدا می کنید. اساساً این تنها اشاره به هزاره است.

اما این متن به خودی خود، کل سیستم های الهیاتی را ایجاد کرده یا مسئول ایجاد آنها بوده است. این متن مسئول ایجاد کل دیدگاه های مربوط به آخرالزمان یا رویدادهای آخرالزمان بوده است. این متن در بیانیه های اعترافی کلیساهای ما در گروه های مختلف و در بیانیه های اعتقادی کلیساهای ما نقش داشته است.

همچنین نقش مهمی در شناسایی رویکردهای الهیاتی و رویکردهای هرمنوتیکی برای تفسیر خود کتاب مکاشفه داشته است. بنابراین اغلب، مردم می گویند، آیا مکاشفه را به صورت پیشاهزاره ای تفسیر می کنید یا از دیدگاه غیرهزاره ای یا پساهزاره ای؟ ما در یک لحظه به این دیدگاه ها خواهیم پرداخت. اما نکته این است که به نظر می رسد این آیات به خودی خود، این سه آیه کوتاه، به عنوان محور مکاشفه ظهور کرده اند و نه تنها مسئول ایجاد کل سیستم های الهیاتی و آخرالزمانی در مورد چگونگی درک ما از آخرالزمان هستند، بلکه مسئول نامگذاری رویکردهای مختلف در مورد نحوه خواندن کل کتاب مکاشفه صرفاً بر اساس این آیات نیز می باشند.

حال، چیزی که می خواهم فقط برای لحظه ای روی آن تمرکز کنم، اشاره به هزار سال است. این اشاره به هزار سال، مسئول و منجر به ایجاد سیستم های آخرالزمانی، یعنی روش های نگاه به زمان پایان، در طول تاریخ کلیسا بوده است. هزاره، یا این اشاره به هزار سال، نقش مهمی در طول تاریخ کلیسا و در طول تفکر الهیاتی ما در مورد زمان های پایان داشته است.

سه رویکرد کلی پدیدار شده است، و امیدوارم لازم نباشد وقت زیادی را صرف این موضوع کنم، شما با این رویکردها آشنا هستید، و مطمئناً می توانید در کتاب های درسی متعددی که شما را با این سیستم ها و روش های مختلف نگاه به هزاره و نگاه به آخرالزمان آشنا می کنند، در مورد آنها بخوانید. اما سه دیدگاه متفاوت در طول تاریخ تفسیر مکاشفه در کلیسا و در طول بیان کلیسا از باورهایش در مورد آخرالزمان یا آخرالزمان، پیشاهزاره گرا، پساهزاره گرا یا ناهزاره گرا نامیده شده اند. و همه اینها از این متن آمده است.

باز هم، این تنها جایی در کتاب مقدس است که به صراحت به سلطنت هزار ساله یا سلطنت هزار ساله اشاره شده است. در هیچ جای دیگری چنین چیزی پیدا نمی‌کنید. این بدان معنا نیست که کتاب مقدس در هیچ جای دیگری به آن اشاره نکرده است.

بسیاری، پیش‌سازهایی از این موضوع را در برخی از انتظارات عهد عتیق از سلطنت زمینی، یک پادشاهی زمینی، مانند دانیال فصل ۷ و جاهای دیگر و بخش‌هایی از اشعیا و حزقیال و ارمیا یافته‌اند. برخی اشاراتی را که قبلاً در عهد عتیق وجود داشته، یافته‌اند. برخی، به عنوان مثال، در اول قرن‌تین ۱۵، در برخی از بحث‌های پولس در مورد سلطنت مسیح تا زمانی که دشمنانش را مطیع خود کند، اشاراتی یافته‌اند.

سپس، او پادشاهی را به پدر واگذار می‌کند. به نظر می‌رسد که یک سیر تکاملی وجود دارد و برخی پولس را با عباراتی نوظهور دیده‌اند که به چیزی اشاره می‌کند که یوحنا اکنون با جزئیات بیشتر در اینجا در هزاره به آن اشاره می‌کند. اما نکته این است که این تنها جایی در کتاب مقدس است که به صراحت به هزاره اشاره می‌کند.

باز هم، این به این معنی نیست که هیچ جای دیگری نیست یا اصلاً مهم نیست چون اینجا تنها مکان است اما مهم است که از ابتدا بیان کنیم که ما مفهوم پادشاهی هزاره را همین جا درک می‌کنیم. حال، خیلی خلاصه، سه رویکرد اصلی به هزاره، و اتفاقاً، احتمالاً زیرطبقه‌بندی‌هایی در این رویکردها وجود دارد که نمی‌خواهم خیلی به جزئیات آنها بپردازم.

بنابراین، اینها همگن نیستند. یعنی وقتی در مورد پیشاهزاره‌گرایی صحبت می‌کنیم، به این معنی نیست که همه دقیقاً به یک شکل به هزاره نگاه می‌کنند. ممکن است زیرطبقه‌بندی‌ها و زیرمجموعه‌هایی وجود داشته باشد که دیدگاه‌های مختلف می‌توانند در آنها قرار بگیرند.

اما اول از همه، دیدگاهی که به عنوان پیشاهزاره‌گرایی شناخته می‌شود. پیشاهزاره‌گرایی دو چیز را مطرح می‌کند. اول اینکه یک سلطنت هزاره در آینده وجود خواهد داشت.

یک دوره زمانی در آینده وجود دارد که هنوز اتفاق نیفتاده است و رخ خواهد داد، دوره زمانی در آینده که مسیح به همراه مقدسین خود بر زمین سلطنت خواهد کرد، در تکمیل مکاشفه ۲۰ و دوم، و اینجاست که عیسی مسیح، قبل از آن رویداد باز خواهد گشت. بنابراین، ما در pre، وارد می‌شود، پیشوند pre کلمه. حال پیش‌بینی زمانی هستیم که عیسی مسیح در آینده بازمی‌گردد.

وقتی او بازگردد، سلطنت هزار ساله خود را بر روی زمین برقرار خواهد کرد. بنابراین، این به عنوان پیشاهزاره‌گرایی شناخته می‌شود. پیش از مسیح قبل از هزاره می‌آید.

او کسی است که پادشاهی هزار ساله را برقرار می‌کند. این پادشاهی تا زمانی که مسیح در دومین ظهورش نیاید، فرا نمی‌رسد. بنابراین، همه این بلاها و گاوها و اتفاقات دیگر رخ می‌دهند.

و سپس، در نهایت، مسیح بازمی‌گردد. او در باب ۱۹ داوری می‌کند و سپس پادشاهی هزارساله خود را بر روی زمین برقرار می‌کند. بنابراین، هزاره صرفاً در آینده است.

هنوز اتفاق نیفتاده است، و تا زمان بازگشت اولیه مسیح نیز اتفاق نخواهد افتاد. حال، در این مورد تنوع‌هایی وجود دارد. یکی از آنها که به نوعی به آن اشاره کردیم، رویکردی که مکاشفه را نسبتاً تحت‌اللفظی تفسیر می‌کند، اغلب فصل بیستم مکاشفه، یعنی هزاره، را به عنوان مکانی می‌بیند که در آن تمام وعده‌های تحت‌اللفظی، فیزیکی و ملی اسرائیل محقق می‌شوند.

بنابراین، تمام وعده‌هایی که در عهد عتیق به اسرائیل داده شده است، مبنی بر اینکه پادشاهی از نسل داوود بر تخت سلطنت خود بر ملت حکومت خواهد کرد، معبدی بازسازی شده و بنی اسرائیل به سرزمین خود بازخواهند گشت. بسیاری از مردم این را می‌بینند، هزاره در فصل 20 را مکانی می‌دانند که این اتفاق خواهد افتاد. اما همه اینطور فکر نمی‌کنند، این پیشاهزاره‌گرایی است.

نکته اصلی در مورد پیشاهزاره‌گرایی، آینده آن است و مسیح ابتدا بازی‌گرد تا آن را برپا و افتتاح کند. دیدگاه دوم چیزی است که به عنوان پساهزاره‌گرایی شناخته می‌شود. این دیدگاه به اندازه دیدگاه اول رایج نیست، اگرچه اقلیت قوی وجود دارد که هنوز به آن پایبند هستند.

اساساً، پساهزاره‌گرایی، مانند پیشاهزاره‌گرایی، دیدگاه اول است. پساهزاره‌گرایی معتقد است که هزاره هنوز آینده است و روی زمین رخ خواهد داد. بنابراین، موافق است که یک هزاره آینده، یک سلطنت آینده که روی زمین رخ خواهد داد، وجود دارد. با این حال، جایی که آنها متفاوت هستند این است که آنها فکر می‌کنند هزاره آینده روی زمین یک نتیجه خواهد بود، خیلی اساسی، و شاید خیلی ساده‌انگارانه، اما آنها می‌گویند که این نتیجه مأموریت کلیسا، موعظه کلیسا و گسترش انجیل و از طریق قدرت روح خواهد بود. که در نهایت منجر به نوعی دوران طلایی به نام هزاره خواهد شد.

و سپس پس از هزاره، پس از آن سلطنت بر زمین، پس از آن دوران طلایی، مسیح باز خواهد گشت، از این رو، پساهزاره‌گرایی مطرح می‌شود. بنابراین، آنها موافقت می‌کنند که هزاره در آینده است. مانند دیدگاه اول، پیشاهزاره‌گرایی، هزاره یک دوره زمانی آینده بر روی زمین است که در نتیجه موعظه انجیل و کار روح، عصر طلایی خواهد بود که در آن عدالت حاکم خواهد شد، اما سپس مسیح پس از آن رویداد در پایان می‌آید تا آسمان‌ها و زمین جدید را برپا کند.

بنابراین، از این رو پساهزاره‌گرایی مطرح می‌شود. دیدگاه سومی که آن هم کمی تنوع دارد، اما دیدگاهی است که به عنوان ناهزاره‌گرایی شناخته می‌شود. باز هم، این یک رویکرد بسیار رایج است که قرن‌ها در کلیسای اولیه رایج بوده است.

نوعی ساختار سلبی است که به معنی نه یا، post و pre، temporal، برخلاف دو پیشوند دیگر، ah کلمه نیست. بنابراین، به معنای واقعی کلمه، هزاره وجود ندارد. به یک معنا، این یک اسم بی‌مسماست زیرا آنها نمی‌گویند که اصلاً هزاره وجود ندارد.

آنها می‌گویند هیچ هزاره فیزیکی زمینی در آینده وجود ندارد. هیچ دوره زمانی خاصی در آینده وجود ندارد. در عوض، آنچه ناهزاره‌گرایی می‌گوید این است که کل عصر کلیسا یک هزاره است.

دوره بین اولین آمدن مسیح و دومین آمدن مسیح، کل این دوره، یک هزاره است که با هزار سال نمادین شده است. و این زمانی است که مقدسین با مسیح از آسمان سلطنت می‌کنند. انواع متون عهد جدید وجود دارد که نشان می‌دهد مسیح به آسمان عروج کرده و در آسمان، در دست راست خدا، نشسته است، جایی که از آنجا بر تمام خلقت حکومت می‌کند، و ما با او سلطنت می‌کنیم.

برخی معتقدند که هزاره همان چیزی است که در زمان مرگ مقدسین اتفاق می‌افتد. وقتی ما می‌میریم و به بهشت می‌رویم، آنگاه با مسیح از آسمان سلطنت می‌کنیم. اما نکته این است که هزاره به هیچ دوره زمانی خاصی محدود نمی‌شود، از این رو ناهزاره‌گرایی مطرح می‌شود.

در عوض، هزاره، یعنی هزار سال، نماد کل دوره عصر کلیسا، کل دوره تاریخ کلیسا است، جایی که مسیح از آسمان حکومت می‌کند و مقدسین با او حکومت می‌کنند. نکته‌ای که قبل از اینکه چند نکته مربوط به هزاره را بیان کنم، یادآوری آن مهم است، این است که مسیحیان در طول تاریخ کلیسا عموماً نسبت به دیدگاه‌های مختلف در مورد هزاره مدارا داشته‌اند. جالب است وقتی به برخی از بیانی‌های اعتقادی اولیه ما در قرون اولیه کلیسا نگاه می‌کنید؛ آنها واقعاً بیانی‌های هزاره‌گرایی ندارند.

اما کلیسا نسبت به دیدگاه‌های مختلف در مورد هزاره مدارا کرده است، و مسیحیان خداترس و باهوش در طول قرن‌ها هر سه این دیدگاه‌ها را داشته‌اند. و برخی حتی در مواقعی نظر خود را در مورد دیدگاه‌های مختلف تغییر داده‌اند. بنابراین نکته این است که هرگز یک موضع رسمی کلیسا وجود نداشته است، و هرگز یک موضع ارتدکس وجود نداشته است. هیچ یک از این سه دیدگاه، موضع رسمی کلیسای ارتدکس نبوده است.

در عوض، تاریخ کلیسا رویکردهای مختلفی را نسبت به هزاره تحمل کرده است. و من فکر می‌کنم که این باید نحوه نگاه ما به هزاره را امروز تحت تأثیر قرار دهد. من در محیطی بزرگ شدم که در آن، مگر اینکه یکی از این دیدگاه‌ها را داشته باشید، کل دیدگاه شما نسبت به کتاب مقدس مورد سوءظن قرار می‌گرفت، توانایی شما در تفسیر بقیه کتاب مقدس زیر سوال می‌رفت، و کل معنویت و رابطه شما با عیسی مسیح مورد سوءظن بود.

من فکر می‌کنم تاریخ کلیسا، و همچنین برخی از نظراتی که می‌خواهم در مورد این فصل ارائه دهم، باید به ما یادآوری کند که اگر تا به حال اینجا بوده‌ایم، باید با فروتنی به متن نزدیک شویم؛ اگر تا به حال، باید نسبت به دیدگاه‌ها و رویکردهای مختلف تحمل داشته باشیم. من نمی‌گویم که منظور من این است که دیدگاه شما در مورد هزاره مهم نیست، و واقعاً مهم نیست، و این متن مهم نیست، و شما می‌توانید یا باید آن را زیر فرش جارو کنید و فقط نادیده بگیرید. نه، خواندن این متن مهم است؛ مهم است که تصمیم بگیرید در مورد آن چه فکر می‌کنید و پیامدهای نحوه خواندن متن را درک کنید.

اما من فکر می‌کنم چیزی که از موضع شما مهم‌تر است، نحوه‌ی موضع‌گیری شما و کاری است که با آن انجام می‌دهید. بنابراین قبل از اینکه بگویم چگونه به این متن نزدیک می‌شوم و چگونه به آن نگاه می‌کنم، می‌خواهم چند نکته را مطرح کنم که فکر می‌کنم باید هر رویکردی را که اتخاذ می‌کنیم هدایت کند، و هر طور که آن را بخوانیم، فکر می‌کنم باید نحوه‌ی تفسیر متن را هدایت کند. اول از همه، من اینطور برداشت می‌کنم که اشاره به هزار سال باید به صورت نمادین درک شود، همانطور که تمام اعداد دیگر و تمام دوره‌های زمانی دیگر را در سراسر کتاب مکاشفه دیده‌ایم، چه سه سال و نیم باشد یا ۴۲ ماه یا ۱۲۶۰ روز یا هر چیز دیگری، نیم ساعت، یک ساعت، و عدد هفت، عدد ۱۲ و غیره و غیره.

من فکر می‌کنم ما باید هزار سال را همانطور که سایر اعداد و ارجاعات به دوره‌های زمانی را نمادین در نظر می‌گیریم، در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، هزار سال لزوماً به یک دوره زمانی خاص که مدت زیادی طول می‌کشد اشاره ندارد. می‌تواند

به عبارت دیگر، می‌تواند تقریباً به هر نوع دوره زمانی اشاره داشته باشد. می‌تواند به یک دوره زمانی تقریباً هر طول و مدت زمانی اشاره داشته باشد. بنابراین، همانطور که دیدیم، عدد هزار احتمالاً نشان‌دهنده کامل بودن و تمام شدن است. عدد ده معمولاً نشان‌دهنده کمال و پایان است.

بنابراین حالا شما ده ضربدر ۱۰۰ دارید، عدد بزرگی است. به نظر من، منظور از هزار، یک دوره زمانی است که نمایانگر کمال و تمامیت است و می‌تواند به یک دوره زمانی تقریباً با هر مدت زمانی، چه کوتاه و چه

بسیار طولانی، اشاره داشته باشد. اما من شک دارم که یوحنا قصد داشته باشد ما این را به عنوان اشاره‌ای به یک دوره هزار ساله ۳۶۰ روزه در نظر بگیریم.

در عوض، اهمیت این عدد در ارزش نمادین هزار است. این یک عدد گرد بزرگ است که نشان دهنده کامل بودن و تمام شدن است و می‌تواند به یک دوره زمانی تقریباً هر مدت زمانی اشاره داشته باشد. دوم اینکه اگرچه این مورد بحث است، اما من پیشنهاد می‌کنم که از نظر من، این یک اصل مهم است که به بحث ما در مورد فصل ۱۹، آیه ۱۱ برمی‌گردد.

فکر می‌کنم باید فصل ۲۰، این اشاره به سلطنت هزار ساله را بخوانیم؛ با این حال، ما آن را درک می‌کنیم، باید آن را به عنوان اشاره‌ای به آنچه در آمدن دوم مسیح اتفاق می‌افتد، بخوانیم. یعنی فصل ۱۹، آیات ۱۱ تا پایان فصل ۲۰، و در فصل ۲۱ در آیه ۸، شامل مجموعه‌ای از تصاویر یا صحنه‌هایی است که به آنچه در آمدن دوم مسیح اتفاق می‌افتد اشاره دارد. بنابراین، در فصل ۱۹، آیه ۱۱، فکر می‌کنم، با باز شدن آسمان‌ها، صحنه جدیدی را معرفی می‌کنیم، و بنابراین، فکر می‌کنم فصل ۲۰، کل فصل ۲۰، و این اشاره به سلطنت هزار ساله باید در چارچوب این مجموعه وسیع‌تر از تصاویر دیده شود که صحنه‌های مختلف یا روش‌های مختلف تفسیر معنا و اهمیت آمدن دوم مسیح هستند.

بنابراین هر برداشتی که از این هزار سال داشته باشیم، به نظر من قرار است با آن مرتبط باشد و این اتفاق با آمدن مسیح، از فصل ۱۱ شروع می‌شود. حال، یکی از مسائل مهم این است: چگونه فصل‌های ۱۹ و ۲۰ را به هم ربط دهیم؟ مکاشفه ۱۹ صحنه داوری نهایی، سوارکار و اسب سفید در آیات ۱۱ تا ۲۱ است. چگونه آن را از نظر زمانی به فصل ۲۰ ربط دهیم؟ یک ویژگی بسیار کلیدی این در برخی، یا یک فرض کلیدی، باید بگویم، یک فرض کلیدی در برخی از طرح‌های هزاره، این است که وقایع فصل ۲۰ باید بعد از فصل ۱۹ اتفاق بیفتد.

این ممکن است واقعاً درست باشد، اما باز هم باید آن را اثبات کنیم. ما نمی‌توانیم به سادگی این را فرض کنیم، زیرا همانطور که پیشنهاد دادم، فکر نمی‌کنم، و این را در جای دیگری از مکاشفه دیده‌ایم، یوحنا همیشه چیزها را به روشی که نشان دهنده ترتیب زمانی آنها باشد، ارائه نمی‌دهد. در عوض، او بیشتر علاقه‌مند است که ترتیبی را که چیزها را دیده است به ما ارائه دهد.

بنابراین گاهی اوقات یوحنا می‌تواند به یک رویداد یا یک دوره زمانی اشاره کند اما از دیدگاه‌های مختلف به آن نگاه کند. بنابراین، فصل‌های ۱۹ و ۲۰ ممکن است به دنبال یکدیگر باشند و ممکن است از نظر زمانی به هم مرتبط باشند، اما این امکان وجود دارد که فصل ۲۰ بتواند روش دیگری برای نگاه به همان رویداد فصل باشد، اما از دیدگاهی متفاوت. اما در هر صورت، می‌خواهم روشن کنم که من با این فرض پیش می‌روم ۱۹ که فکر می‌کنم در متن پیدا کرده‌ام، از فصل ۱۹، آیه ۱۱، همه چیز تا فصل ۲۱ و آیه ۸ به آنچه در زمان آمدن دوم عیسی مسیح اتفاق می‌افتد، اشاره دارد.

نکته سومی که قبلاً به آن اشاره کردم، مربوط به نکته دوم است و قبلاً به آن پرداخته‌ام، اما این است که فصل‌های ۱۹ و ۲۰ لزوماً نباید به عنوان یک سری وقایع با ترتیب زمانی در نظر گرفته شوند. بنابراین، لزوماً نباید ابتدا سوارکار و اسب سفید برای داوری بیابند، و سپس شیطان به بند کشیده شود، و پس از آن به بند کشیده شود، سپس سلطنت هزار ساله، و پس از سلطنت هزار ساله، شیطان در نبرد نهایی آزاد شود، و پس از آن، داوری تخت سفید بزرگ رخ دهد. این ممکن است، اما نمی‌توانیم فرض کنیم که یوحنا ترتیب زمانی دقیقی را که این وقایع ممکن است در آن رخ دهند، ارائه می‌دهد.

قبلاً گفته‌ام که ممکن است او به دنبال چیزی باشد، و من استدلال می‌کنم که به احتمال زیاد او با استفاده از تصاویر و صحنه‌های مختلف برای توصیف تقریباً همان رویدادها یا همان دوره زمانی، آنچه که هنگام

بازگشت مسیح اتفاق می‌افتد، در حال بررسی معنا و اهمیت آنچه هنگام بازگشت مسیح رخ می‌دهد، است. آخرین چیزی که می‌خواهم بگویم، آخرین نکته‌ای که می‌خواهم بگویم، این است که همانطور که قبلاً اشاره کردیم، این تنها جایی در عهد جدید است که در آن اشاره به سلطنت هزار ساله را می‌بینید. من نمی‌خواهم خیلی از این موضوع سر در بیاورم، زیرا، برای مثال، ما کلمه تثلیث را در عهد جدید عتیق نمی‌یابیم، اما این بدان معنا نیست که مهم نیست، و برای کلیسا مهم نبوده است.

بنابراین، نمی‌خواهم بگویم چون عبارت صریحی از سلطنت هزار ساله یا سلطنت هزار ساله پیدا نمی‌کنیم، پس هزاره یک کلمه یونانی نیست. هزاره کلمه لاتین به معنای هزار سال است و ما آن را به انگلیسی آورده‌ایم اما چون در جای دیگری از مکاشفه به سلطنت هزار ساله زمینی اشاره‌ای نمی‌کنیم، به این معنی نیست که مهم نیست. اما جالب است که وقتی متن مکاشفه ۲۰ و آیات ۴ و ۶ را می‌خوانم، اشاره به هزاره نسبتاً مبهم است. به عبارت دیگر، واقعاً به ما نمی‌گوید چه اتفاقی می‌افتد، جز اینکه مقدسین زنده می‌شوند و سلطنت می‌کنند.

این تمام چیزی است که می‌گوید. به ما نمی‌گوید که آنها بر چه کسی سلطنت می‌کنند، و شاید نکته اصلی، این نباشد. شاید نکته، باز هم، صرفاً این باشد که آنها در تضاد با وحش و شیطان که سلطنت می‌کنند، سلطنت می‌کنند.

حتی به صراحت نمی‌گوید که آنها هنگام سلطنت کجا هستند. نمی‌گوید که آیا آنها از آسمان یا زمین سلطنت می‌کنند. منظورم این است که به متن نگاه کنید.

به سادگی نمی‌گوید. حال، به نظر می‌رسد فرض این است که با توجه به تأکید مکاشفه مبنی بر اینکه پادشاهی جهان باید به پادشاهی خدا و ناجی ما تبدیل شود، این فرض درست است، و با توجه به این واقعیت که شیطان بر مقدسین روی زمین حکومت می‌کرد، به نظر می‌رسد این فرض، که به نظر من شاید معتبر باشد، این است که این سلطنت روی زمین اتفاق می‌افتد. اما جالب است که یوحنا به وضوح این را نمی‌گوید.

همچنین، در فصل‌های ۱ و ۵، اشاراتی به مقدسینی که تا ابد سلطنت می‌کنند، می‌یابیم که اکنون به نظر می‌رسد این [کتاب [به آن جامه‌ی عمل پوشانده است. اما نکته‌ی جالب این است که این کتاب در مورد محل استقرار مقدسین و اینکه بر چه کسانی سلطنت می‌کنند، اطلاعات بسیار کمی ارائه می‌دهد. این کتاب هیچ چیز دیگری در مورد اتفاقات این دوره‌ی هزار ساله به ما نمی‌گوید.

آیا این زمانی است که وعده‌های اسرائیل محقق می‌شود، یا زمانی است که یک سلطنت طولانی وجود دارد که در آن مسیح می‌آید و سیستم سیاسی، اقتصادی و مذهبی را به طور کامل تنظیم می‌کند؟ متن این را به ما نمی‌گوید. جالب است که در مورد برخی از این سؤالاتی که داریم، نسبتاً مبهم و نامفهوم است. در عوض فکر می‌کنم وقتی متن را می‌خوانید، یکی از دلایلی که این متن بسیار کوتاه است این است که صرفاً یک مقدمه است.

خب، اول از همه، چون فکر می‌کنم نکته اصلی این است که فصل ۲۰ درباره داوری شیطان است، نه در درجه اول درباره سلطنت هزار ساله. اما دوم، فکر می‌کنم دلیل اینکه این فصل اینقدر کوتاه است، زنده شدن و سلطنت کردن در اینجا مقدمه‌ای برای مکاشفه ۲۱ و ۲۲ است. وقتی ۲۱ و ۲۲ را می‌خوانید، اینجاست که همه آتش‌بازی‌ها شروع می‌شود.

اینجاست که افشای کامل پاداش مقدسین، اثبات حقانیت مقدسین، سلطنت مقدسین، فصل ۲۲، آیه ۵، با سلطنت مقدسین برای همیشه و تا ابد به پایان می‌رسد. من فکر می‌کنم فصل ۲۰ صرفاً یک پیش‌بینی و آمادگی برای آن است. بنابراین فصل ۲۱ و ۲۲، اینجاست که تمام آتش‌بازی‌ها اتفاق می‌افتد.

انگار اینجا اوج ماجراست. این همان چیزی است که منتظرش بودیم، نه فصل بیستم، هزاره. اینجا فصل‌های ۲۰ و ۲۱ است.

و جالب اینجاست که در پاسخ به کسانی که می‌گویند، خب، هزاره ضروری است زیرا در آنجا تمام وعده‌های فیزیکی عهد عتیق محقق می‌شوند. مشکل این است که تمام متون، تمام متون عهد عتیق که به وعده‌های عهد عتیق اشاره دارند، اکنون در مکاشفه ۲۱ و ۲۲ آمده‌اند، همانطور که خواهیم دید. بنابراین، هدف اصلی کتاب مکاشفه ۲۰ نیست؛ بلکه ۲۱ و ۲۲ است.

و بنابراین، من فکر می‌کنم که تفسیر ما باید منعکس کننده تأکید خود مکاشفه باشد. تفسیر ما از کتاب مکاشفه و تفسیر ما از فصل ۲۰ باید منعکس کننده تأکید خود مکاشفه باشد که فصل ۲۰، یعنی هزاره، در واقع اطلاعات بسیار کمی به ما می‌دهد. من قصد دارم توضیح دهم که چرا و چگونه این موضوع بر نحوه تفسیر ما از این موضوع تأثیر می‌گذارد، اما تمرکز ما نباید روی آن باشد. بلکه تمرکز ما باید روی فصل‌های ۲۲ باشد زیرا در اینجا اوج نیت خدا برای تاریخ، اوج اثبات و پاداش خدا برای قومش، اوج تاریخ ۲۱ و ۲۲ است. رستگاری خدا، نه در فصل ۲۰، بلکه در ۲۱ و ۲۲ حاصل می‌شود.

و، بنابراین، درک و تفسیر ما از هزاره در مکاشفه ۲۰ باید این را منعکس کند. بنابراین، در بخش بعدی می‌خواهم بر اساس برخی از این مشاهدات، پیشنهاد دهم که چگونه فصل ۲۰ را می‌خوانم و فکر می‌کنم چه معنایی دارد و چگونه در چارچوب فصل ۲۰ و همچنین در چارچوب کل کتاب عمل می‌کند.

من دکتر دیو متیوسون هستم در دوره آموزشی‌اش در مورد کتاب مکاشفه. این جلسه ۲۶ در مورد مکاشفه به بند کشیدن شیطان و مقدمه‌ای بر هزاره است، ۲۰.